

فن اداره جریان دادرسی مدنی: سازماندهی دادرسی در قالب اصول دادرسی

حسن محسنی*

استادیار گروه حقوق خصوصی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران
(تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۶/۲۲ - تاریخ تصویب: ۱۳۸۸/۹/۱۱)

چکیده:

طرفین، دادرس، اختلاف حقوقی، دعوا و آیین دادرسی با تمام ویژگی‌هایش در دادرسی برای این که بتوانند به نتیجه درست و عادلانه دست یابند باید اداره شوند. اداره کردن دادرسی نیز بر پایه فنی انجام می‌شود که نتیجه سازماندهی جریان آن است. دسته‌ای از هنجارهای کلی و عمومی وسیله تحقق این سازماندهی هستند که بدان اصول حقوقی می‌گویند. اصول حقوقی سازماندهی دادرسی مدنی، اصول اداره کننده دادرسی هستند که سه عرصه حرکت و روند دادرسی، موضوع اختلاف و دعوا و سرانجام تمام دادرسی را در بر می‌گیرند تا تمامی نقش‌های طرفین و قاضی در دادرسی مدنی به شکل متعادل و درست ایفا شده و نتیجه درخور و مطلوب به دست آید. در این مقاله با بررسی تاریخی موقعیت اصول دادرسی در نظام دادرسی ایران و حقوق تطبیقی به مقنن توصیه شده است از این اصول برای سازماندهی جریان دادرسی مدنی استفاده کند.

واژگان کلیدی:

دادرسی، طرفین، دادرس، اداره جریان دادرسی، سازماندهی، اصول دادرسی، اصول اداره کننده دادرسی.

Email: hmohseny@ut.ac.ir

* فاکس: ۶۶۴۰۹۵۹۵

در این جا مراتب سپاسگزاری خود را از استادان دکتر ناصر کاتوزیان، دکتر عباس کریمی، دکتر مجید غمami، پروفیسور لوییک کادیه، دکتر حسن جعفری تبار و دکتر امیر حسین آبادی اعلام می‌نمایم.
برای اطلاع از دیگر مقالات منتشر شده از این نویسنده در همین مجله، به صفحه پایانی این مقاله نگاه کنید.

مقدمه

۱- «ادرسی» را اگر بتوان به معنای رساندن داد یا اعمال حکم بر موضوع تعریف کرد نوعی حرکت و کناکش فکری و عملی در آن دیده می‌شود که در یک سویش دادرسی و در سوی دیگر آن، طرفین دعوا قرار دارد. هر یک از طرفین و دادرسی بر پایه حقوق حاکم بر «آیین دادرسی به اختلاف» نقش‌هایی بر عهده دارند که گاه رنگ «اختیار» به خود می‌گیرند و گاه صبغه «تکلیف». این نقش‌ها هر ماهیتی که داشته باشند به نظر نگارنده باید در جریان دادرسی مدنی «اداره» شوند. مفهوم لغوی «اداره جریان دادرسی مدنی» را می‌توان گرداندن و نظام دادن حرکت دادرسی در مسیر نیل به نتیجه یا تصمیم قضایی دانست. اما، اداره جریان دادرسی مدنی از نظر موضوعی بدین مفهوم است که دادرسی با تمام عناصر و ویژگی‌هایش، برای این که بتواند به نتیجه‌ای درست و عادلانه دست باید از لحاظ فنی سازماندهی شده و بر نظریه‌ای استوار شود. این مقاله به نظریه‌های مبنای اداره جریان دادرسی مدنی نمی‌پردازد و کانون توجه‌اش بر فن اداره جریان است؛ فنی که محصول سازماندهی اداره جریان دادرسی مدنی است.

۲- سازماندهی در حقوق دادرسی چند معنا دارد. گاه دادرسی، به معنایی که گفته شد را فنی برای سازماندهی روابط حقوقی طرفین می‌دانند که در این جا ظهور در معنای «تنظیم» آن رابطه حقوقی دارد؛ یعنی هنگامی که با بر هم خوردن اجرای هم‌آهنگ حقوق و تکالیف اشخاص در جامعه، از دادگستری استمداد می‌شود نهاد دادرسی با تشخیص حق از ناحق و وضعیت برهم خورده طرفین را دوباره تنظیم می‌کند (CADIET, 2003 A, pp. 77-92). در واقع، در این معنا دادرسی خود نوعی «سازماندهی» است (CADIET et JEULAND, 2006, p. 3, n° 7) که در آن طرفین، اختلاف حقوقی، موضوع دعوا و آیین دادرسی با دخالت دادرسی به سمت نتیجه حرکت می‌کنند. سازماندهی را به معنای آیین (قاعده، قانون و نظم) راهکار حقوقی دعاوی هم در نظر گرفته‌اند؛ بدین معنا که برای رسیدن به راهکار حقوقی دعاوی طرفین به آیینی نیاز است که بدان سازماندهی می‌گویند (CADIET, 2003, p. 85). بسیاری از نظرات در «عدالت آیینی» با مطرح کردن مسائلی همچون عدالت توزیعی، کشف حقیقت و فصل خصومت به این معنا توجه دارند («آیینی» در این جا یعنی بر مبنای قانون و اصول و مقررات شکلی است. ر.ک: محسنی، ۱۳۸۷، ص. ۲۸۵-۳۱۹. برای مطالعه در این باره ر.ک: SOLUM, 2004, Vol, 78; THIBAUT and WALKER, 1978, Vol 66; TYLER, 2005, Vol, 1 & 2; RÖHLand MACHURA, 1997). اما این معانی سازماندهی مورد نظر در این مقاله نیست.

۳- مقصود نگارنده از مفهوم سازماندهی اداره جریان، به کارگیری فنونی برای تبیین همکاری طرفین و دادرسی در دادرسی مدنی است. پس، اگر چه برای حرکت از «داده‌خواهی»

به سمت «رای» نیاز به آیین است و وجود این آیین در دادرسی ضروری است، ولی به نظر نگارنده خودِ دادرسی، رسیدگی و آیین دادرسی به همراه تمامی بازیگران آن برای این که هر بار متأثر از دادرسی یا طرفین دعوا نباشند باید سازماندهی شوند. این که چگونه می‌توان به این نوع سازماندهی دست یافت به نظر به دسته‌ای از هنجارهای عمومی در حقوق آیین دادرسی مدنی نیاز است که بدان‌ها «اصول دادرسی» می‌گویند.

۴- ویزیوز تنها دادرسی‌دانی بوده که از عبارت «سازماندهی دادرسی قضایی» (L'organisation du procès juridictionnel)، استفاده کرده و در بطن آن به نظریه مبنای رسیدگی پرداخته (VIZIOZ, 1956, p. 441, n° 230)، هر چند آن را تبیین و تعریف نکرده است. موتولسکی هم در جایی هدف تعدادی از اصول دادرسی را سازماندهی دادرسی دانسته بی آن که بیشتر توضیح بدهد (MOTULSKY, 1974, p. 132). از این رو، در این مقاله طی دو مبحث ابتدا به اصول دادرسی (مبحث ۱) و سپس به اصول اداره کننده دادرسی مدنی (مبحث ۲) خواهیم پرداخت.

مبحث ۱) اصول دادرسی (Le principe du procès)

۵- اصول جمع واژه اصل است که هم در لغت و هم در حقوق معانی مختلف دارد، در لغت به بیخ و بنیاد هر چیزی و هر آن چه وجود آن بسته به وی باشد تعریف شده است.^۱ در حقوق به تبعیت از فقه چندین معنا برای آن نوشته‌اند: راجح، قاعده، استصحاب و بن و ریشه و گاه هم در برخی جاها، دلیل و معانی دیگر (در فقه برای نمونه: الانصاری، ۱۴۲۲ هـ. ق. ص ۲۱۴؛ در حقوق: کاتوزیان، ۱۳۸۱، ص ۶۲۵ و ۶۲۶، ش. ۳۷۲؛ جعفری لنگرودی، ۱۳۸۱، ص. ۴۲۱، ش. ۱۵۹۲؛ و نیز: صادقی، ۱۳۸۴، ص. ۱۸ تا ۲۲. همچنین ببینید: MORVAN, 2007, p. 1201-1204). ژرار کورنو هم برای آن هفت معنا نوشته از جمله قاعده یا هنجاری عمومی با ویژگی غیر حقوقی که می‌توان از آن هنجاری حقوقی استنباط کرد و یا قاعده‌ای حقوقی که متنی قانونی آن را به نحوی کلی و عمومی بیان کرده که قابلیت اعمال بر موارد متعدد را دارد و از طریق یک مقام عالی تحمیل می‌شود. یا

۱. دهخدا، ۱۳۸۵، ص. ۱۶۸. و نیز در لاتین اصل (*principium*) به همین معنا نیز معرفی شده است. در فرهنگ فنی و انتقادی فلسفه لالاند سه معنای هستی‌شناسانه، منطقی و هنجاری برای اصل ذکر شده است. در معنای اول ارسطو برای فلسفه مابعدالطبیعه ماموریت رسیدن به اصول نخستین علم (یا ارشه بی *archai*) را با کمک منطق شهردی پیشنهاد می‌کند. این دیدگاه مورد توجه حقوق دانان مدرنی همچون ژنی، بولانژه و ... در عالم حقوق قرار نمی‌گیرد. در معنای دوم یعنی منطقی اصل به شکل منطق حقوقی که در درون حقوق است گاه به شکل مجموعه‌ای از مقررات ناشی از فرایندی حقوقی معرفی می‌شود و گاه به شکل و صورت اولیه این هیات عقلانی. در معنای سوم هم اصل به صورت قاعده یا حتی معیاری عملی که به واضح است و با ضابطه‌ای بیان گردیده تعریف شده است. اصلی هنجاری یعنی چیزی که از بایدها و نبایدها سخن می‌گوید و نه به شکل اصول تفسیر که در خدمت مفسر هستند. (ر.ک: CORNU, 2007, p. 720, Le mot principe; et aussi: MORVAN, 2007, p. 1201. و نیز: لالاند، ۱۳۷۷، ص ۶۲۰ و ۶۲۱).

متلی کلی که اگر چه در متنی نیامده ولی از لحاظ حقوقی الزام آور است (CORNU, 2007, p. 720). اگر چه آیین دادرسی می‌تواند به معنای قانون، روش و قاعده دادرسی باشد و در گذشته نیز بدان «اصول محاکمات» می‌گفتند ولی، این اشتراک الفاظ اصول در این جا بیانگر معنای مورد نظر ما از اصول دادرسی نیست.

۶- مقنن در تعریف آیین دادرسی مدنی آن را مجموعه‌ای از «اصول و مقررات» دانسته (ماده ۱ قانون آیین دادرسی مدنی) و بدون این که تفاوت آن دو را مشخص کرده باشد، عدم رعایت اصول دادرسی را اگر موجب بی‌اعتباری رای شود موجب نقض رای در دیوان عالی کشور دانسته است (بند ۳ ماده ۳۷۱ همان قانون). بند اخیر جایگزین بند ۳ ماده ۵۵۹ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸ شده است که از «اصول محاکمات» سخن می‌گفت و نویسندگان حقوق دادرسی آن را قانون آیین دادرسی (به معنای مقررات شکلی) می‌دانستند (کشاوری صدر، ۱۳۵۱، ص ۵۵. ش ۳۷. متین دفتری، ۱۳۷۸، ص ۱۸۵. ش ۳۴۳). به نظر نمی‌رسد آن چه در ماده ۱ و بند ۳ ماده ۳۷۱ آمده از سر اتفاق مقرر شده باشد (عده‌ای از حقوق دانان نیز برای تشخیص اصول دادرسی تلاش‌هایی کرده‌اند؛ اگر چه برای این کار چاره‌ای نداشته‌اند جز این که به بند ۳ ماده ۵۵۹ قانون آیین دادرسی مدنی سابق تمسک جویند و این اصول را به «اصول مهم» و «اصول کم اهمیت» تقسیم کنند. ر.ک: طبرانیان، ۱۳۸۷، ش ۱۵۹ تا ۱۶۳، ص ۲۰۴ تا ۲۰۹. به ویژه ش ۱۶۲)، به ویژه هنگامی که به ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی توجه می‌شود که در آن از «اصول حقوقی» سخن به میان آمده است (قانون شورای حل اختلاف نیز از عبارات از اصول و قواعد حاکم بر رسیدگی استفاده کرده است: ماده ۲۰: رسیدگی قاضی شورا از حیث اصول و قواعد تابع مقررات قانون آیین دادرسی مدنی و کیفری است. تبصره ۱: اصول و قواعد حاکم بر رسیدگی شامل مقررات ناظر به صلاحیت، حق دفاع، حضور در دادرسی، رسیدگی به دلایل و مانند آن است.)

۷- آراء قضایی در دسترس ما گاه اصول دادرسی را به معنای «قانون و حکم مسلم آیین دادرسی» در نظر گرفته‌اند («اصول محاکمه موثر»، «اصل مسلم دادرسی» در: رای شماره ۱۸۵۶ - ۱۳۲۶/۱۱/۲۴، شعبه ۸ دیوان عالی کشور، نقل از: متین، بی تا، ص ۱۶۸؛ و نیز: «اصول محاکمه» در: رای شماره ۲۱۵ - ۱۳۲۲/۵/۶، شعبه ۷ دیوان عالی کشور، متین، بی تا، ص ۱۶۹) و گاه به معنای «مجموع و کلیت مقررات آیین دادرسی» («اصول و قواعد دادرسی»، رای شماره ۴۶۵۴ - ۱۳۳۸/۹/۲۳، هیات عمومی دیوان عالی کشور؛ رای شماره ۳۷۴۰ - ۱۳۳۸/۷/۱۹، هیات عمومی دیوان عالی کشور؛ نقل از: مجموعه رویه قضایی، ۱۳۵۳، به ترتیب ص ۲۰۲ و ۲۲۲. «اصول و قوانین دادرسی»، رای شماره ۳۷۹۹ - ۱۳۳۹/۱۲/۱۷، هیات عمومی دیوان عالی کشور، مجموعه رویه قضایی، ۱۳۵۳، ص ۲۶۲) و یا چیزی در کنار مقررات آیین دادرسی («اگر دادگاه پژوهشی رسیدگی نماید؛ بدون این که دادخواست پژوهشی و پیوست‌های آن به پژوهشخواه ابلاغ شده باشد چون مشارالیه از طرفیت دادرسی بی‌خبر بوده، رسیدگی دادگاه مزبور برخلاف اصول و مقررات قانونی خواهد بود». رای شماره ۲۷۱۸ - ۳۱۹/۸/۳۰، شعبه ۳ دیوان عالی کشور، نقل از: متین، بی تا، ص ۲۳۱. و نیز: «ختم دادرسی قبل از اتمام قسمتی از عملیات دادرسی، مخالف اصول و مقررات بوده و موجب نقض حکم است». رای شماره ۸۶۱ - ۱۳۱۹/۲/۱۱، دیوان عالی کشور، نقل از: بروجردی عبده، ۱۳۸۱، ص ۷۱). همچنین، در آرای آن را معادل «قاعده عمومی و کلی» تلقی کرده‌اند. («بر حسب اصول کلی هر حکمی قابل پژوهش است مگر این که خلاف آن تصریح شده باشد». رای ۱۱۴۳ - ۱۳۱۸/۵/۱۸، دیوان عالی کشور، نقل از: بروجردی عبده، ۱۳۸۱، ص ۸۲، ۸۳؛ رای شماره

۵۲ - ۱۳۱۹/۱/۱۴، شعبه ۳ دیوان عالی کشور، نقل از: متین، بی تا، ص ۳۳؛ و نیز: رای هیات عمومی دیوان عالی کشور، شماره ۳۳۶ - ۱۳۱۵/۱۲/۲۹، نقل از: متین، بی تا، ص. ۱۰۳.

۸- در این که اصول دادرسی «قواعدی کلی» هستند تردیدی نیست و مقصود از کلیت آن‌ها نیز ویژگی‌ای است که امکان اجرای بدون محدودیتشان را در تمام اجزای دادرسی فراهم می‌کند. در واقع آن چه از ماده ۱ و آراء فوق در مورد اصول دادرسی به دست می‌آید به نظر متفاوت از مفهوم «اصول حقوقی» (Le principe du droit) به معنای هنجارهایی کلی که خواه به واسطه پیش بینی در متون نوشته اعم از قوانین، مقررات و آراء و خواه استنباط از آن‌ها، ارزش حقوقی الزام آور دارند نیست. این اصول حقوقی می‌توانند «اصول کلی حقوقی» (Les principes généraux du droit) هم باشند به معنای قواعدی کلی و عمومی که در تمام نظام‌ها یا شاخه‌های حقوقی لازم رعایه هستند بدون این که لزوماً در متنی گنجانده یا مقرر شده باشند. (درباره اصول کلی حقوقی کم نوشته‌اند؛ با این حال، مفهوم، شمار و کاربرد آن‌ها به شدت محل اختلاف است! به ویژه آثار زیر را ببینید و منابعی که در آن‌ها مورد استفاده قرار گرفته است: کاتوزیان، ۱۳۸۱، ص ۶۲۹ تا ۶۳۷، ش. ۳۷۴ تا ۳۷۸. و نیز صادقی، ۱۳۸۴. جعفری تبار، ۱۳۸۸، ص ۱۸۹ به بعد. نگارنده در این نوشته بیشتر به تعریف دکتر جعفری تبار گرایش دارد. همچنین: BOULANGER, 1950, p. 51 et s ; et aussi : JAHEL, Selim, 2003, n° 1, p. 105-156. اما اصول حقوقی دادرسی، به نظر می‌رسد اگر چه از این گونه کلیت بهره‌مندند ولی می‌توانند همچون معیاری برای ارزشیابی نتیجه دادرسی و اعمال و اقدامات طرفین و دادرس نیز به کار رفته و هم راهنمای بازیگران دادرسی در جریان آن باشند. این ویژگی‌های ممتاز کلیت، ارزش‌گذاری و راهنمایی اصول است که به نظر، می‌تواند روح نظم، عدالت و انصاف را به کالبد دادرسی بدمد.

۹- به راستی، نیازی به دلیل آوردن نیست که دادرسی و قضاوت در تمدن کنونی به آیین دادرسی و تشریفات آن نیاز دارد ولی، همین مقررات دور دسته‌ای دیگر از قواعد، یا به قول موتولسکی «ایده‌های بزرگ» («Les grandes idées» MOTULSKY, Henri, 1974, p. 130) می‌گردند که کلی‌تر و عمومی‌تر به دادرسی، موضوع و عناصر آن می‌نگرند (برای نمونه ر.ک: به طرح مشترک موسسه اونی دروا و موسسه حقوق آمریکا در نوشتن «اصول آیین دادرسی مدنی فراملی» که در آن سعی شده این گونه قواعد استخراج شود. در کنار این اصول دسته‌ای از قواعد و مقررات تفصیلی‌تر پیشنهاد شده است که به «قواعد آیین دادرسی مدنی فراملی» معنون شده‌اند. ر.ک: غمامی و محسنی، ۱۳۸۶. دکتر غمامی در دیباچه این اثر به درستی نوشته‌اند: «در مقام تشبیه نظام دادرسی به یک بنا، اصول دادرسی به منزله چهارچوب، اسکلت و پای بست بنا [...] است». و نیز با همین منظور ر.ک: جعفری لنگرودی، ۱۳۴۲، صفحات ۳۴-۳۵، ۲۵-۲۷، ۲۰-۲۲ و ۳۷؛ و نیز: سال دوم ۱۳۴۳، شماره‌های ۳، ۴، ۱۱، ۱۲). مثلاً هنگامی که گفته می‌شود قاضی نباید با هر یک از طرفین دعوا رابطه خویشاوندی به مفهوم بند الف ماده ۹۱ قانون آیین دادرسی مدنی داشته باشد، به واقع هدف تبیین مصادیق قاعده‌ای کلی‌تر است که بدان «بی طرفی» می‌گویند. یا هنگامی که می‌گوییم دادخواست و ضامنه آن باید به خواننده ابلاغ شود (ماده ۶۷ قانون آیین دادرسی مدنی) هدف اجرای این قاعده کلی است که هیچ کس نباید بدون آگاهی از دعوای طرح شده علیه خود و بهره‌مندی

از امکان معقول و متعارف پاسخ‌گویی محاکمه‌شود: «اصل تقابلی بودن دادرسی». اما این که چرا باید به این قواعد کلی نیاز باشد قواعدی که از دید عده‌ای آن چنان می‌توانند در جریان دادرسی حائز اهمیت باشند که عدم رعایت آن‌ها وصف «رسیدگی» را از اعمال و اقدامات دادگاه سلب می‌کند. (یکی از نظرات آقای دکتر طیرانین درباره ماهیت اصول دادرسی و اثر آن بر اعمال و اقدامات قضایی که ملهم از حکم ۴۳۴۲-۲۲ مرداد ۱۳۲۷ دادگاه عالی انتظامی قضات است. ر.ک: طیرانین، ۱۳۸۷، ش. ۱۵۹، ص ۲۰۵). و تاثیر عدم رعایت آن‌ها بر رای دادگاه حتی پس از پایان دادرسی و شمول اعتبار امر قضاوت شده همچنان محل گفتگو است. (دکتر کاتوزیان به این مسئله در اثر مهم خود پرداخته است و از نوشته ایشان فهمیده می‌شود که در این فرض به سمت رعایت اصول دادرسی گرایش دارند ولی، نه به شکل نفی اعتبار امر قضاوت شده که خود اصلی از اصول مهم و حیاتی دادرسی و ضامن امنیت قضایی و اجتماعی است. از دید ایشان صرفاً آرایایی که شرایط ظاهری و صوری احکام را نداشته باشند در فصل دعاوی بی‌اثر و فاقد اعتبار امر مختوم هستند ر.ک: کاتوزیان، ۱۳۸۳، ص ۱۰۹ تا ۱۱۱، ش ۷۰). به نظر پاسخ را باید در این جستجو نمود که فهم همگان از مقررات جزئی و تفصیلی آیین دادرسی یکسان نیست و بازیگران دادرسی هم به عنوان کسانی که همواره با ارزیابی خود از مقررات درگیرند همیشه یک برداشت از آن‌ها ندارند. از سوی دیگر، مقنن همیشه حکم را به روشنی بیان نمی‌کند و گاه قضات هم برای نیل به آرامش روانی و ذهنی به قواعدی کلی‌تر نیاز دارند تا بتوانند در گستره‌ای وسیع‌تر از قلمرو محصور و تنگ قوانین با آزادی بیشتری حرکت کنند. پس، به دسته‌ای از قواعد ریشه‌ای و مبنایی نیاز است که بتواند به اعمال دادرسی، طرفین و حتی مقنن جهت درست بدهد و راهنمای آنان باشد. قواعدی که می‌توانند برای یکنواخت و یکسان سازی به کار گرفته شوند، خواه در مقام اجرای نص قانون و خواه در مقام تفسیر آن (درباره نقش تفسیری اصول دادرسی ببینید: محسنی، ۱۳۸۵، ص. ۱۲۱ تا ۱۲۹).

۱۰- بنا بر آن چه گفته شد، مقصود از اصول دادرسی در این جا آن دسته قواعد کلی و راهنمایی هستند که نظم، عدالت و انصاف را در درون مقررات آیین دادرسی قرار داده و به دادرسی، موضوع و عناصرش جهت درست می‌دهند، خواه این نظم، عدالت و انصاف ریشه در متنی قانونی داشته باشد و خواه هنجاری برون یا فرا قانونی همچون عرف و رویه قضایی باشد، و یا معاهده یا کنوانسیون بین‌المللی که سعی می‌کند حقوق دادرسی کشورها را سمتی خاص هدایت کند. باری، خاستگاه اصول دادرسی مدنی را باید در مجموع قواعد و مقررات حاکم بر حقوق دادرسی مدنی هر کشور به معنای عام جست، خواه ملی و خواه فراملی. قضات، وکلا دادگستری و طرفین دعوا هرگز برای استناد به اصول دادرسی منتظر پیش بینی آن‌ها در قوانین یا شناسایشان در رویه قضایی نمانده و هر جا که لازم باشد این اصول را دست مایه برداشت خود از قضیه و راهکار حقوقی آن می‌کنند، هر چند پرسش‌ها درباره این که چرا به یک مقررره یا مستنبط از ترکیب چندین ماده اصل و به ماده‌ای دیگر مقررره می‌گوییم،

هنوز باقی باشد. برای نمونه وقتی که ماده ۱۰ قانون مدنی را می‌خوانیم، گویی ناخودآگاه آن را «اصل حاکمیت اراده» معرفی می‌کنیم و در مقابل وقتی که چند صد ماده آن طرف‌تر می‌رویم و به ماده ۱۰۰۰ همان قانون می‌رسیم چنین برداشتی به ذهن ما متبادر نمی‌شود. شاید بتوان گفت موادی که معمولاً در بخش کلیات قوانین نوشته می‌شوند «اصل» هستند و دیگر مواد «مقررات». مثلاً در قانون آیین دادرسی مدنی مواد ۲ تا ۹ قانون آیین دادرسی مدنی اصل و دیگر مواد، مقرر هستند. اما آیا این پاسخ صحیح است؟ نیم‌نگاهی به دیگر مواد همان قانون به سرعت نادرستی این معیار را ثابت می‌کند. ماده ۱۱ که بیرون از بخش کلیات نوشته شده هم از اصل طرح دعوا در محل اقامت خواننده سخن می‌گوید. (برای مطالعه در مورد این بحث بی انتها رک: محسنی، ۱۳۸۵، ص. ۱۱۳ تا ۱۲۱. و نیز مطالعه درخور توجه و عمیق پروفیسور کادیه در مورد تفاوت «اصل و مقرره»: CADIET, 2003 B, p. 79-84, n° 5-12).

۱۱- اهمیت اصول حقوقی تا بدان جاست که گاه دیده شده عمل مستند به اصول حقوقی حتی اگر مخالف ظاهر قوانین و صراحت آن‌ها باشد مسئولیت آور شناخته نشده است و این چیزی است که شایسته تامل و بررسی در فلسفه حقوق و روانشناسی قضایی می‌باشد. در حقیقت به نظر می‌رسد مقام «اصول حقوقی» در نظم حقوقی آن چنان رفیع است که از لحاظ روانی بر ذهن دادرس آرامش، اطمینان و اثر قطعی می‌نهد به نحوی که قاضی به جای این که مجری محض قانون باشد، پوشاننده خطاها و نقاط ضعف آن به نفع نظم حقوقی می‌شود. این نتیجه نه فقط ماحصل مقام این اصول در نظم حقوقی است بلکه ثمره کناکش روانی و منطقی - استدلالی دادرس در نظام حقوقی هم هست. برای نمونه دادگاه عالی انتظامی قضات در حکم شماره ۴۳۴۲-۲۲ مرداد ۱۳۲۷ خود عمل مخالف قانون دادستانی را که به منظور رعایت حقوق دفاعی مدعی علیه در دعاوی تصرف عدوانی حکم خود مبنی بر رفع تصرف را غیابی و قابل واخواهی دانسته است تخلف انتظامی تلقی نکرده و چنین نوشته است که: «از آن جایی که حق دفاع مدعی علیه در عموم دعاوی جزء اصول اساسی و عناصر اصلی محسوب است و دادستانی که مبنی بر رعایت این اصل و جاری کردن آن به این مورد که برخلاف مستنبت از ظاهر ماده قانونی و احراز ملاک نظر قانونگذار است حکم را غیابی تلقی و اعتراض محکوم علیه غایب را پذیرفته، قضیه قابل حمل بر نظر قضایی [بوده] و تخلف نیست». (نقل از: شهیدی، ۱۳۴۰، ص ۹۹، ش ۲۲۲). از این رای به روشنی می‌توان دریافت که نباید به بهانه تمسک به اصول حقوقی نظم حقوقی را برهم ریخت، بلکه بایسته است با استفاده از این اصول انحراف به وجود آمده در این نظم را اصلاح و عدالت را اجرا کرد.

به هر ترتیب، اگر چه میان اصول حقوقی و اصول دادرسی ارتباط است ولی، در دادرسی اصول متعدد حقوقی - دادرسی جريان دارند از این رو، برای اداره جريان دادرسی مدنی به

مثابه سازماندهی آن باید به دنبال اصولی بود که بتوانند برای سازماندهی نقش‌های متقابل دادرسی و طرفین به شکل درست به کار آیند.

مبحث ۲) اصول اداره‌کننده دادرسی مدنی (Les principes directeurs du procès)

۱۲- رد پا و اثر اصطلاحی که به شکلی دیگر در حقوق ما هم شناخته شده است را باید در حقوق فرانسه جست هر چند منشاء آن لزوماً در حقوق این کشور نبوده است. سخن بر سر این بوده که چرا باید آیین دادرسی با وجود سابقه طولانی از فلسفه و نظریه عمومی بی بهره باشد. پرسشی که نظر عده زیادی را به خود جلب نکرد. « اصول اداره‌کننده دادرسی مدنی » محصول این فلسفه است که ماحصل توجه برخی حقوق‌دانان آلمانی، ایتالیایی و فرانسوی است. هدف این فلسفه، عمومی و کلی‌سازی شیوه‌ها و متدهای آیین دادرسی است به گونه‌ای که مستقیم یا غیر مستقیم شکل و ویژگی نظام‌های حقوقی معرفی و تبیین شود. اما این که چگونه شد که این اصطلاح سر در حقوق دادرسی مدنی ایران برآورد نیاز به بررسی سابقه آن در حقوق خارجی است.

۱۳- باید گفت در آغاز این دادرسی‌دانان آلمانی بودند که به قواعد کلی‌ای که از عرف‌ها و ضرب‌المثل‌های حقوقی دادرسی در طول تاریخ به دست آمده بوند «اصول پایه‌ای» (Grundprinzipien (The basic principles) یا «اصول سازنده» (Prinzipien der Gestaltung (The formative principles) گفتند و میکر استاد دانشگاه نورث وسترن آمریکا آن‌ها را در مقاله مفصل و عمیق خود معرفی کرد (MILLAR, 1923 A, pp. 1-36 ; MILLAR, 1923 B, pp. 94-117; MILLAR, 1923 C, pp. 150-168). سپس، بر اساس دیدگاهی که در فرانسه هم تایید شده (ROUHETTE, 1991, p. 159-199, spéc. n° 19-20 ; et aussi: CADIET, 2006, p. 10.) آن چه را میکر نوشته و تبیین کرده بود به «اصول اداره‌کننده آیین دادرسی فرانسه» ترجمه کرد (Principes directeurs de la procédure française; MOREL, 1932 ; 2° éd. 1949, n° 424-427) و ویزیوز نیز آن را به صورت «اصول اداره‌کننده دادرسی مدنی» به کار بست (Principes directeurs du procès civil ; VIZIOZ, 1956, p. 441). سپس، کورنو و فوایه در اثر خود (منتشر شده در سال ۱۹۵۸) به آن پرداختند و آن را که هنوز در قوانین فرانسه تبلور رسمی نیافته بود چنین توصیف کردند: «هیچ متنی آن‌ها را پیش‌بینی نکرده و همگان وجود این قوانین حاکم بر حرکت دادرسی مدنی را می‌پذیرند، قوانینی که مقررات آیین دادرسی چیزی جز اعمال آن‌ها نیستند [...] چیزی که بهترین آیین دادرسی مدنی را در روح خود مشخص می‌کند [...]» (CORNU et FOYER, 1958, p. 364). پس از ایشان این موتولسکی بود که برای شناخت این

نیز: متین دفتری، ۱۳۲۱؛ کشاورز صدر، ۱۳۴۴). اگر چه می‌توان فهمید دادرسی دانانی همچون دکتر متین دفتری مطلع از اهمیت این اصول بودند کما این که در چاپ دوم جلد نخست کتاب «آیین دادرسی مدنی و بازرگانی» خود دست به انتشار ترجمه‌ای درباره «نقش قاضی و اصحاب دعوا در دادرسی مدنی» زده‌اند (متین دفتری، ۱۳۴۲، ص ۱ تا ۳۹). ولی، به واقع دکتر شمس نخستین دادرسی‌دان ایرانی است که به این اصول در آیین دادرسی مدنی ایران توجه کرد و آن‌ها را «اصول راهبردی دادرسی مدنی» نامیده است (شمس، ۱۳۸۰، بخش ضمیمه‌ی واژگان فرانسه به فارسی، ص ۵۲۶، واژه ش. ۳۵۳. و پیش از همه در دروس دانشگاهی ایشان در دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی). ایشان این اصول را زیر عنوان، «اصول راهبردی حاکم بر دادرسی» به شیوه *ونسان* و گنشار (VINCENT et al., 2003, pp. 483 etc.) و کوشه (COUCHEZ, 1990, pp. 157 etc.) در جلد دوم کتاب «آیین دادرسی مدنی» خود تقسیم بندی و ارائه کرد و هدف کار خود را «شناخت دقیق دادرسی» بیان کرده‌اند (شمس، ۱۳۸۱، ص. ۱۲۵ به بعد، ش. ۲۲۱ به بعد). می‌توان گفت بقیه نویسندگان آیین دادرسی مدنی تا این زمان از کنار آن گذشته‌اند.

۱۵- به هر روی، بررسی دقیق حقوق فرانسه نشان می‌دهد هدف پیش بینی این اصول، برخلاف آن چه عده‌ای پنداشته‌اند (عده‌ای از حقوق دانان فرانسوی همچون برتن معتقدند: «برای گرد و یکجا کردن ...، برای برنامه ریزی در مورد آینده دانشجویان حقوق، رضایت حقوق دانان و احترام به نظر زبان شناسان، اصول جاودان آیین دادرسی که نتیجه کم و بیش تکه‌های به هم چسبیده متون، رویه قضایی و شناخت ملل است پیش بینی شد».) (ببند: BEPTIN, 1971 n° 3)، طراحی مقرراتی بوده برای جمع میان اختیارات راسی قاضی و توزیع نقش‌های آیینی قاضی و طرفین در دادرسی مدنی (MOTULSKY, 1972, p. 93, n° 6.; CORNU, 1991, p. 85; CORNU, V° Directeurs, in: 2007, p. 312; et aussi: NORMAND, 2004, pp. 1038-1046. Et enfin: CADIET, 2003 B, pp. 88-99, n° 18-20). در عین احترام به سنت آزادمنشی فرانسوی و نیز مفهوم خدمت عمومی دادگستری. به عبارت دیگر، نویسندگان فرانسوی خواسته‌اند با این مقررات برای نحوه اداره دادرسی مدنی از اصولی کمک بگیرند که علاوه بر بهره‌مندی از کلیت و عمومیت که لازمه اصول حقوقی است، راهبر طرفین و دادرس در تحقق این اداره باشند. در واقع، به همین دلیل بوده که در این کد از واژه «Directeurs» کنار «اصول» استفاده شده تا از یک سو، هم خاصیت اداره کنندگی آن روشن شود و هم از سوی دیگر با عنایت به مشروعیت ذاتی که روح عدالت و انصاف در آن‌ها می‌دمد و در نتیجه شایستگی‌شان به عنوان ضرب المثل‌های عصاره مفهوم فرانسوی دادرسی مدنی و حاوی روح قانون، در تفسیر مقررات کد راهنمایی کنند (CORNU, V° Directeurs, 2007, p. 312).^۱ با وجود

۱. به نظر می‌رسد مقنن فرانسوی عمداً از واژه اداره‌کننده (Directeur) استفاده کرده و نخواستار وارد بحث‌های بی‌انتها پیرامون «اصول حقوقی» یا «اصول کلی حقوقی» شود. دیرکتور هم در این جا به دور از معنی ادبی خود نیست؛ چیزی است که مدیریت می‌کند و جهت می‌دهد. به منظور پیروی از این خلاقیت بوده که همان مقنن در ابتدای کد آیین دادرسی کیفری نیز

این، گفتگوها بر سر اصول اداره کننده دادرسی مدنی با پیش بینی آنها در کد آیین دادرسی مدنی فرانسه پایان نیافته و امروز شماری از حقوق دانان فرانسوی تلاش می کنند اصولی دیگر را که به نظرشان از کلیت و کارایی بیشتری برخوردار هستند پیشنهاد کرده و مقنن را وادار به پذیرش آنها کنند که به شدت محل اختلاف و مجادله است. مانند سه اصل گفتگو، صداقت و سرعت در دادرسی (GUINCHARD, 2004, pp. 201 – 248 ; SAK, 2000, n° 77, pp. 4-9; BEIGNIER, 2001, pp. 153-170; BOURSIER, 2003; BOURSIER, 2005, p. 2570; MAGENDIE, 2004; GUINCHARD, 2006; GUINCHARD, et alii, 2007; MINIATO, 2007, p. 1035).

۱۶- به هر روی، «اصول اداره کننده دادرسی مدنی» ناظر به سه بخش از دادرسی مدنی است: دسته‌ای از این اصول به حرکت و روند دادرسی به معنای رسیدگی و دسته‌ای دیگر به موضوع دادرسی و برخی نیز به تمامیت آن می پردازند. بحث اصول دسته نخست از یک سو، بر سر آغاز و انجام دادرسی به معنای رسیدگی است و با اصلی همچون ابتکار عمل بازیگران دادرسی در آغاز کردن، متوقف کردن، پایان دادن دادرسی یا جریان آن سر و کار دارد. موضوع ابتکار را هم می توان بر پایه برتری طرفین یا قاضی حسب مورد به ابتکار خصوصی در برابر ابتکار قضایی تقسیم کرد، و از سوی دیگر، بحث این اصول ناظر به شیوه انجام اعمال آیین دادرسی مانند علنی یا سری بودن، نوشته یا شفاهی بودن و تشریفات یا غیر آن بودن است. اصول دسته دوم به جهات موضوعی، حکمی، ادعا، دفاع، خواسته‌های دعوایی، توصیف

سعی کرد برای حمایت از فرض برائت متهم و حقوق دفاعی بزه‌دیدگان «اصول بنیادین دادرسی کیفری» Les principes fondamentaux du procès pénal را پیش بینی کند (قانون شماره ۲۰۰۰- مورخ ۱۵ ژوئن ۲۰۰۰). و همچنین رد پای همین طرز تلقی در آیین دادرسی اداری به عنوان «برجسته‌ترین اصول طرزکار مراجع اداری» Les plus éminents principes de fonctionnements des juridictions administratives در کد دادگستری اداری سال ۲۰۰۰ دیده می شود. (دربارۀ مقایسه این اصول در این سه نوع آیین دادرسی ر.ک به اثر استادانۀ پروفیسور کادیه: CADIET, 2003 B, pp. 71-110). سوییسی‌ها نیز برای اجتناب از این مشکل در کد آیین دادرسی جدید خود که هدفش واحد کردن قوانین گوناگون آیین دادرسی ۲۶ کانتون است، و پیش از این بدان اشاره شد، صرفاً از عبارت «اصول آیین دادرسی» Principes de procédure استفاده کرده‌اند بی آن که بدان وصف اداره کننده یا هر وصف دیگری بدهند. (ر.ک: فصل ۱ از عنوان سوم کد آیین دادرسی مدنی سوییس ۲۰۰۸). در این فصل اصولی پیش بینی شده‌اند همچون «احترام به قواعد حسن نیت» (ماده ۵۲)، «حق مورد استماع قرار گرفتن» (ماده ۵۳)، «اصل علنی بودن» (ماده ۵۴)، «ضرب المثل دبا و تفتیشی بودن» (ماده ۵۵)، «پرسش توسط دادگاه» (ماده ۵۶)، «اعمال حکم به طور راسی توسط دادگاه» (ماده ۵۷) و «اصل تسلط و ضرب المثل اوفیس» (ماده ۵۸). در حقوق ما شاید تنها نمونه مواد ۲ تا ۷ لایحه آیین دادرسی کیفری (پیشنهاد شده از سوی قوه قضاییه و به تصویب رسیده در جلسه ۱۳۸۷/۹/۲۳ هیات وزیران)، باشد که در آن نویسندگان تلاش کرده‌اند دادرسی کیفری را با توجه به اصول دادرسی منصفانه پیش ببرند. این متن خوب و جالب توجه که هنوز در سطح لایحه باقی مانده، در فصل اول باب نخست از عنوان «تعریف آیین دادرسی کیفری و اصول دادرسی منصفانه» استفاده کرده است. با وجود این، به نظر می رسد مقصود نویسندگان در این لایحه توجه به مقتضیات دادرسی منصفانه است که از حقوق اساسی و حقوق مذکور در اسناد بین‌المللی نشأت می گیرد و نه طراحی اصولی برای سازماندهی و اداره جریان دادرسی کیفری به نحوی که تاکنون تبیین شد.

موضوعات، جایگزینی یا تصحیح توصیف و حکم و اثبات آن‌ها توجه دارد، یعنی بالجمله دو اصل «تسلط طرفین بر قلمرو موضوعی دعوا» (Le principe dispositif) و «تغییر ناپذیری دعوا» (Le principe d'immutabilité du litige. Voyez : MIGUET, 1977) با تمام تحولات و تعدیل‌های آن. و سرانجام، دسته سوم اصولی هستند که تمام دادرسی را از ابتدا تا انتها، اداره می‌کنند همچون «اصل تقابلی بودن دادرسی» و «اصل رعایت حقوق دفاعی». این اصول که از اصول حقوقی دادرسی هستند لازم نیست با این عنوان در قانونی پیش بینی شوند و به نظر می‌رسد اگر به چگونگی پیدایش آن در حقوق خارجی دقت کنیم می‌توانیم در حقوق ایران هم این اصول را بیابیم. در حقیقت، مفهوم سازماندهی یعنی سازماندهی جریان دادرسی مدنی با کمک این اصول اداره کننده. اصولی که یک بار به نقش متقابل دادرسی و طرفین در جنبه شکلی دادرسی یعنی «رسیدگی» معطوف است و یک بار به این نقش‌ها نسبت به «موضوع اختلاف» در دادرسی توجه دارد و بار دیگر به «تمامیت و کلیت دادرسی» از منظر «کارایی» و رعایت «انصاف» می‌نگرد. چیش این اصول در کنار هم وابستگی تام دارد به نظریه مبناي آن‌ها که در جای دیگر معرفی و ارائه شده است (ر.ک: محسنی، ۱۳۸۹).

نتیجه

۱۷- این که دادرسی باید به موجب آیینی انجام شود پاسخگوی نیازها نخواهد بود. اگر هدف این است که با نهاد دادرسی اختلاف حقوقی طرفین از بین رفته و صلح و آرامش به جامعه بازگردد، خود دادرسی و آیین آن متناسب با عناصر و ویژگی‌هایش باید به شکلی معقول و منطقی اداره شود. این اداره بر پایه هر آبخور نظری باشد، برای تحقق نیاز دارد از طریق اصول اداره کننده دادرسی، سازماندهی شود. سازماندهی موجب می‌شود نقش‌های هر یک از بازیگران عرصه دادرسی متناسب با دیگری و متعادل با اختلاف و موضوع آن به سمت نتیجه کار قضایی حرکت کند. نتیجه اصلی این مقاله ضمن توصیه توجه به اصول اداره کننده دادرسی، معرفی این اصول برای سازماندهی «روند و حرکت»، «موضوع» و «تمامیت» دادرسی است. از این رو، به مقنن ایرانی پیشنهاد می‌شود همچون اقدام آغازین و تامل برانگیز اما، قابل ستایشی که در لایحه آیین دادرسی کیفری انجام داده است، قانون آیین دادرسی مدنی را بازنگری و مقررات آن را بر پایه اصول اداره کننده‌ای که نقش‌های هر یک از طرفین و دادرسی را در جریان دادرسی تبیین می‌کند طراحی نماید. این کار موجب می‌شود چارچوب و استخوان بندی منطقی برای مقررات دادرسی فراهم شده تا هم برای آموزش حقوق در دانشگاه‌ها به کار آید و هم حقوق دادرسی در عرصه عمل را علمی‌تر و ساختاری‌تر نماید.

منابع و مآخذ

الف - فارسی

۱. بروجردی عبده، محمد (گردآورنده)، (۱۳۸۱)، اصول قضایی، مستخرجه از احکام دیوان عالی کشور، تهران، رهام.
۲. جعفری تبار، حسن، ۱۳۸۸، فلسفه تفسیری حقوق، تهران، شرکت سهامی انتشار.
۳. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، اصول آیین دادرسی مدنی، در مجله حقوق امروز، سال اول ۱۳۴۲، به ترتیب شماره‌های ۷، ۸، ۹ و ۱۰؛ سال دوم ۱۳۴۳، شماره‌های ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲.
۴. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۸۵)، لغت نامه، فرهنگ متوسط دهخدا، به کوشش دکتر غلامرضا ستوده، دکتر ایرج ملکی و اکرم سلطانی، تهران، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، (دوره دوجلدی)، جلد ۱.
۵. شمس، عبدالله، (۱۳۸۰)، آیین دادرسی مدنی، تهران، میزان، جلد ۱.
۶. شمس، عبدالله، (۱۳۸۱)، آیین دادرسی مدنی، تهران، میزان، جلد ۲.
۷. سنگلجی، استاد محمد، (۱۳۸۰)، آیین دادرسی در اسلام، به کوشش محمدرضا بندرجی، قزوین، طه.
۸. سنگلجی، استاد محمد، (۱۳۸۴)، قضا در اسلام، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم.
۱۰. شهیدی، موسی (گردآورنده)، (۱۳۴۰)، موازین قضایی، حقوقی، جزایی، اداری، امور وکلاء، دادگستری، محکمه عالی انتظامی، از نظر تخلف اداری، تهران، چاپ خانه علمی، چاپ سوم.
۱۱. صادقی، محسن، (۱۳۸۴)، اصول حقوقی و جایگاه آن در حقوق موضوعه، تهران، میزان.
۱۲. غمامی، مجید و محسنی، حسن، (۱۳۸۶)، اصول آیین دادرسی مدنی فراملی، بررسی تطبیقی اصول آیین دادرسی مدنی فراملی تهیه شده توسط موسسه حقوق آمریکا و موسسه یک نواخت سازی حقوق خصوصی رم ۲۰۰۴، تهران، میزان.
۱۳. کاتوزیان، ناصر، (۱۳۸۱)، فلسفه حقوق، (منابع حقوق)، تهران، شرکت سهامی انتشار، جلد ۲.
۱۴. کاتوزیان، ناصر، (۱۳۸۳)، اعتبار امر قضاوت شده، در دعوی مدنی، تهران، میزان، چاپ ششم.
۱۵. لالاند، آندره، (۱۳۷۷)، فرهنگ علمی و انتقادی فلسفه، ترجمه غلامرضا وثیق، تهران، موسسه انتشاراتی فردوسی ایران.
۱۶. کشاورز صدر، سید محمد علی، (۱۳۵۱)، تجدید رسیدگی، طرق فوق العاده رسیدگی در امور مدنی، (اعتراض ثالث بر حکم، فرجام، اعاده دادرسی، اعاده دادرسی کیفری)، تهران، چاپ خانه مرد مبارز.
۱۷. کشاورز صدر، سید محمد علی، (۱۳۴۴)، آیین و رویه دادرسی مدنی، تهران، امیرکبیر.
۱۸. متین، احمد (گردآورنده)، بی تا، مجموعه رویه قضایی، شامل آراء شعب و هیات‌های عمومی دیوان عالی کشور از سال ۱۳۱۱ تا ۱۳۳۵، (قسمت حقوقی)، تهران، چاپخانه هاشمی.
۱۹. متین دفتری، احمد، (۱۳۴۲)، مسئله اصلاح آیین دادرسی مدنی، بحث در کلیات لایحه قانونی اصلاح قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۲ دی ماه ۱۳۳۱، نقش قاضی و اصحاب دعوا در دادرسی مدنی، در: آیین دادرسی مدنی و بازرگانی (با اضافات و تجدید نظر به اقتضاء تغییر قوانین)، تهران، انتشارات دانشگاه، جلد ۲، چاپ ۲.
۲۰. متین دفتری، احمد، (۱۳۷۸)، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، تهران، مجد، جلد ۱.
۲۱. متین دفتری، احمد، (۱۳۲۱)، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، جلد اول، تهران.
۲۲. مصدق السلطنه، محمد، (۱۳۳۳) هـ، دستور در محاکم حقوقی، بی جا، بی نا.
۲۳. محسنی، حسن، (۱۳۸۹)، اداره جريان دادرسی مدنی، برپایه همکاری و در چارچوب اصول دادرسی، تهران، شرکت سهامی انتشار.
۲۴. محسنی، حسن، (۱۳۸۴ الف)، اصول حاکم بر دادرسی عادلانه در دعوی مدنی، پایان نامه دوره کارشناسی ارشد حقوق خصوصی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، به راهنمایی دکتر حسن جعفری تبار، شهروور.
۲۵. محسنی، حسن و محمد پورطهماسبی فرد، (۱۳۸۴ ب)، اصل تسلط طرفین دعوا بر جهات و موضوعات دعوا، در: مجله کانون وکلای دادگستری مرکز، شماره ۲۱، شماره پی در پی ۱۹۰، پاییز.

۲۶. محسنی، حسن، (۱۳۸۵)، *مفهوم اصول دادرسی و نقش تفسیری آن ها و چگونگی تمیز این اصول از تشریفات دادرسی*، در: *مجله کانون وکلای دادگستری مرکز*، دوره جدید شماره ۲۳ و ۲۴، شماره پیاپی ۱۹۲-۱۹۳.
۲۷. محسنی، حسن، (۱۳۸۷)، *عدالت آیینی: پژوهشی پیرامون نظریه های دادرسی عادلانه مدنی*، فصل نامه حقوق، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، دوره ۳۸، ش. ۱، بهار.

ب- عربی - فقهی

۱. الاشتیانی، المیرزا محمد حسن بن جعفر، (۱۳۶۹)، *کتاب القضاء*، طهران، مطبعه رنگین.
۲. آغا ضیاء الدین عراقی، علی بن ملا محمد کبیر الکرزازی، بی تا، *کتاب القضاء*، طبع فی المجلد السادس من شرح تبصره المتعلمین، بی جا، بی نا.
۳. الانصاری، الشیخ مرتضی بن محمد امین، (۱۴۱۵)، *القضاء و الشهادات*، قم، المؤتمر العالمی لتخلید ذکری الشیخ الاعظم.
۴. الانصاری، الشیخ مرتضی، (۱۴۲۲)، *کتاب المكاسب*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۵. الرشتی، المیرزا حبیب الله بن محمد علی، (۱۴۰۱)، *کتاب القضاء*، دوره دو جلدی، (المحقق: السيد احمد الحسيني)، قم، دارالقرآن الکریم.
۶. الفاضل اللنکرانی، محمد الموحدی، (۱۴۲۰)، *القضاء و الشهادات*، (المحقق: حسین الوائقی و محمد مهدی المقمادی)، قم، مرکز فقه الائمه الاطهار (ع).
۷. الموسوی گلپایگانی، السيد محمد رضا، (۱۴۱۳)، *کتاب القضاء*، (المقرر: السيد علی الحسيني الميلاني)، قم، دارالقرآن الکریم.

ج- خارجی

فرانسه

- 1-BEIGNIER, Bernard,(2001), *Hierarchie des normes et hierarchie des valeurs: les principes généraux du droit et la procédure civile*, in: Mélanges Pierre CATALA, Paris, Litec.
- 2-BEIGNIER, Bernard,(2006), *Le nouveau code de procédure civile: un droit de professeurs?*, in: 1806-1976-2006, de la commémoration d'un code à l'autre: 200 ans de procédure civile en France, in : Loïc CADIET et Guy CANIVET (dir.), Paris, Litec.
- 3- BERTIN, Philippe,(1971), *Le décret du 9 septembre 1971 portant réforme partielle de la procédure civile*, in : Gaz. Pal. 16 nov. N° 3.
- 4- BLANC, Emmanuel, (1971), *Principes généraux de la nouvelle procédure civile, (Étude analytique de «dispositions liminaires» du décret du 9 septembre 1971)*, JCP, n. 2559.
- 5- BOLARD, Georges,(1993), *Les principes directeurs du procès civil: Le droit positif depuis Henri MOTULSKY*, JCP, 1, 3693.
- 6- BOLARD, Georges,(2004), *V° MOTULSKY*, in: Loïc CADIET (dir.), *Dictionnaire de la justice*, Paris, PUF.
- 7- BOULANGER, Jean,(1950), *Principes généraux du droit et droit positif*, in: Mélanges Georges RIPERT, Paris, L.G.D.J., tome 1.
- 8- BOURSIER, Marie-Emma, (2003), *Le principe de loyauté en droit processuel*, préf. S. GUINCHARD, Paris, Dalloz, « Nouvelle bibliothèque de thèses ».
- 9- BOURSIER, Marie-Emma, (2005), *Un «nouveau» principe directeur du procès civil: le principe de loyauté des débats*, in: Recueil Dalloz.
- 10- CADIET, Loïc, (2003) a, *Le procès est aussi une technique d'organisation ...*, in: Mélanges Jean PAILLUSSEAU, Paris, Dalloz.
- 11- CADIET, Loïc, (2003) b, *Et les principes directeurs des autres procès? Jalons pour une théorie des principes directeurs du procès*, in: Mélanges Jacques NORMAND, Paris, Litec.
- 12- CADIET, Loïc,(2006), *D'un code à l'autre: de fondations en refondation*, in: *1806-1976-2006, de la commémoration d'un code à l'autre: 200 ans de procédure civile en France*, Loïc CADIET et Guy CANIVET (dir.), Paris, Litec.
- 13- CADIET, Loïc, et Emmanuel JEULAND, (2006), *Droit judiciaire privé*, Paris, Litec, 5^e éd.

- 14-CORNU, Gérard, (1991), *Les principes directeurs du procès civil par eux-mêmes, fragment d'un état des questions*, in : Mélanges Pierre BELLET, Paris, Litec.
- 15- CORNU, Gérard, (2007), *Vocabulaire juridique*, Paris : PUF / Quadrige, 7^e éd.
- 16- CORNU, Gérard, et Jean FOYER, (1958), *Procédure Civile*, Paris, PUF.
- 17- CORNU, Gérard, et Jean FOYER, (1996), *Procédure Civile*, Paris, PUF, 3^{ème} éd.
- 18- FOYER, Jean, 1997, *Synthèse*, in: Le nouveau Code de procédure civile: vingt ans après, Paris, COUR DE CASSATION, Paris, La documentation française, p. 321 et s.
- 19- GUINCHARD, Serge, (2004), *Quels principes pour les procès de demain?*, in: Mélanges Jacques Van COMPERNOLLE, Bruxelles, Bruylant, 2004.
- 20- GUINCHARD, Serge, Constantin S. Delicostopoulos, Ioannis S. Delicostopoulos, Mélina Douchy-Oudot, Frédérique Ferrand, Xavier Lagarde, Véronique Magnier, Hélène Ruiz Fabri, Laurence Sinopoli, Jean-Marc Sorel, 2007, *Droit processuel, Droit commun et droit comparé du procès équitable*, Paris: Dalloz, 4^e éd.
- 21- GUINCHARD, Serge, Frédérique FERRAND, (2006), *Procédure civile, Droit interne et droit communautaire*, Paris, Dalloz, 28^e éd.
- 22-JAHEL, Selim, (2003), *Les principes généraux du droit dans les systèmes Arabo-musulmans au regard de la technique juridique contemporaine*, in: Revue internationale de droit comparé, n° 1.
- 23-MIGUET, Jacques, (1977), *Immutabilité et évolution du litige*, préf. Pierre HÉBRAUD, Paris, L.G.D.J.
- 24-MINIATO, Lionel, (2007), *L'introuvable principe de loyauté en procédure civile*, Recueil Dalloz, p. 1035.
- 25-MINIATO, Lionel, (2008), *Le principe du contradictoire en droit processuel*, préf. Bernard BEIGNIER, Paris : L.G.D.J.
- 26-MOHSENI, Hassan, (2009), *L'évolution du droit judiciaire privé en Iran*, © H. MOHSENI, Paris, 2009. <http://www.dike.fr/spip.php?article116>.
- 27-MOREL, René, (1949), *Traité élémentaire de procédure civile*, Paris : Dalloz, 2^e éd.
- 28-MORVAN, Patrick, (2007), *1^{er} Principe*, in: S. RIALS et D. ALLAND (dir.), *Dictionnaire de la culture juridique*, Paris, Lamy, PUF.
- 29-MOTULSKY, Henri, (1972), *Prologomènes pour un futur Code de procédure civile: la consécration des principes directeurs du procès civil par le décret du 9 septembre 1971*, in: ÉCRITS, Paris, Dalloz, 1974, Tome I : études et notes de procédure civile, pp. 275-304 et aussi in : Recueil Dalloz Sirey, 16^e Cahier. – Chronique.
- 30-MOTULSKY, Henri, (1974), *Le réforme du code de procédure civile par le décret du 13 Octobre 1965 et les principes directeurs du procès*, in: ÉCRITS, Paris: Dalloz, Tome I: études et notes de procédure civile.
- 31-MOTULSKY, Henri, (2002), *Principes d'une réalisation méthodique du droit privé – la théorie des éléments générateurs des droits subjectifs*, préf. Paul ROUBIER, Paris, Recueil Sirey, 1948 ; Réédition: Dalloz.
- 32-MOTULSKY, Henri, Office du juge et Loi étrangère, in: Mélanges MAURY, T. 1, p. 337 et s, n° 3 et 5.
- 33-NORMAND, Jacques, (2004), *1^{er} Principes directeurs du procès*, in: Loïc CADIET (sous la dir.), *Dictionnaire de la justice*, Paris, PUF, pp. 1038-1046.
- 34-ROUHETTE, Georges, (1985), *L'ordre juridique processuel*, Réflexions sur le droit du procès, in : Mélanges Pierre RAYNAUD, Paris, Dalloz-Sirey, pp. 467-718.
- 35-ROUHETTE, Georges, (1991), «L'influence en France de la science allemande du procès civil et du Code de procédure civile allemande», in: Das deutsche Zivilprozessrecht und seine Ausstrahlung auf andere Rechtsordnungen Gieseking-Verlag, Bielefeld, p. 159-199
- 36-SAK, Hans, (2000), *Plaidoyer pour la promotion de l'ensemble des principes directeurs de l'instance au rang de principes généraux du droit*, Les petites affiches (LPA), n° 77.
- 37-VINCENT, Jean, et Serge GUINCHARD, (2003), *Procédure civile*, Paris, Dalloz, 27^e éd.
- 38-VIZIOZ, Henry, (1956), *Études de procédure*, Bordeaux, Editions Bière.

– انگلیسی

- 1-MILLAR, Robert W., (1923), *The Formative Principles of Civil Procedure – I*, in: Illinois Law Review, Volume XVIII, May, Number 1.
- 2-MILLAR, Robert W., (1923), *The Formative Principles of Civil Procedure – II*, in: Illinois Law Review, Volume XVIII, May, Number 1.

- 3-MILLAR, Robert W., (1923), *The Formative Principles of Civil Procedure* – III, in: Illinois Law Review, Volume XVIII, May, Number 1.
- 4-RÖHL, Klaus F., Stefan MACHURA, (1997), *Procedural Justice*, Great Britain: Ashgate/Darhmouth.
- 5-SOLUM, Lawrence B., (2004), *Procedural Justice*, Southern California Law Review, Vol, 78.
- 6-THIBAUT John, Laurens WALKER, (1978), *A Theory of Procedure*, California Law Review, 1978, Vol. 66.
- 7-TYLER, Tom R., (2005), *Procedural Justice*, U.S.A, ASHGATE, Vol. 1& 2.

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در همین مجله منتشر شده است:

«اصول تضمین‌کننده‌ی عملکرد دموکراتیک در دادرسی و اصول مربوط به ویژگی‌های دادرسی مدنی»، سال ۸۵، شماره ۷۴. «نظام‌های دادرسی مدنی» سال ۸۶، شماره ۱. «عدالت آیینی: پژوهشی پیرامون نظریه‌های دادرسی عادلانه مدنی» سال ۱۳۸۷، شماره ۱. «معاهده برون برای حمایت از آثار ادبی و هنری (۱)» سال ۱۳۸۸، شماره ۲. «معاهده برون برای حمایت از آثار ادبی و هنری (۲)»، سال ۱۳۸۸، شماره ۳. «مطالعه تطبیقی راهکارهای جبران زیان ناشی از سبب مجمل و ناشناس در مسئولیت مدنی» سال ۱۳۸۹، شماره ۱.